

در الذور که اکنون در حلب است ، می گوید پانزده هزار ارمنی در شهر وی وجود دارند. کودکان معمولاً فروخته می شوند تا از گرسنگی نمیرند ، زیرا دولت عملاً آذوقه ای نمی دهد.»

آنها را مانند سنگ های مطرود قسطنطنیه به حال خود رها ساخته بودند تا از گرسنگی بمیرند. این بود سرنوشتی که ارمنه برای آن ناگزیر بودند صدها فرسنگ راه سنگلاخ تبعید را پیمایند. مرحله ماقبل آخر سرنوشت آنها در شهری واقع در مرادسو (که قبلاً وصف آنرا از قول يك شاهد عینی نقل کردیم) باید بنظر بسیاری نهایت بینوائی و مذلتشان باشد. ولی اینجا در حلب آنها دچار سرنوشتی تیره تر بودند ، و بدترین همه را هنوز در پیش داشتند. ما همراه با نام شوم در الذور ، با این سرنوشت آشنا شده ایم. حلب در يك واحه بیابانی قرار گرفته است. و رودخانه ای که آنرا مشروب می سازد ، در فاصله ای قریب يك روز سفر بسوی جنوب شرقی شهر در باتلاقها فرو می رود. این باتلاقها به نخستین گروه های واردین اختصاص یافته بود ولی تکافوی چنین گروه زیادی را نمی کرد و دسته های بعدی - بفاصله پنج روز سفر - از آنجا جلوتر رانده شدند و بشهر در الذور مرکز حکومتی ایالت بعدی در مسیر رود فرات درحالی که رودخانه از میان دشت های سوزان آملی تا اثر عربی بسوی خلیج فارس روانه میگردد منتقل شدند.

قربانیان در این راه پیمائی دستخوش مصیبتی دیگر ، یعنی تعویض عذاب دهندگان شدند. کردها در تپه ها باسراحت پرداختند و اعراب بدوی بایفای ادامه نقش آنان پرداختند. ارمنیان - این قربانیان شهوت و نفرت متجاوزین - بهتر بود بجای آنکه باین طرز باطراف کشور کشانده شوند ، همانجا در زادگاه کوهستانی خود بضرب گلوله می مردند و باین خفت و ذلت گرفتار عذاب و شکنجه نمی شدند. صدها نفر از آنان در اثر رنج گرسنگی و هتک ناموس وحشیانه در مسیر راه جان سپردند و تقریباً کلیه آنها از فرط گرسنگی ، تشنگی ، ربوده شدن توسط اعراب اناز در بیابانی که با آنجا گسیل شده اند ، در حال مرگ هستند. اعراب انازه بقول يك شاهد دیگر خودشان در بیابان زاد و بومشان گرفتار قحط و غلا هستند . پس تکلیف این میهمانان ناخوانده روشن است ... و بدین ترتیب آنها به در الذور رسیدند.

گزارش مشروحی از يك منبع بسیار موثق از آنچه در درالذور بوقوع پیوسته است در دست داریم و آن شهادت دوشیزه «باتریس روهر» مبلغ مذهبی سویسی از شهر بال است. دوشیزه روهر شخصاً شاهد آلام ارمانه در درالذور بوده ، و شرح مشاهدات خود را در نشریه «زونی آوفگانگ» (طلوع آفتاب) و ارگان «اتحادیه آلمانی کمک برای امور خیریه مسیحیت در شرق» درج کرده است. قسمتهائی از مشاهدات وی که آنها را برشته نگارش درآورده بشرح زیر است :

«در درالذور ، شهری بزرگ در بیابان ، قریب شش روز فاصله سواره از حلب ، خانه بزرگی دیدیم که کلیه اطاقها ، پشت بام و ایوانهای آن پر از ارمنیانی بود که بیشتر آنها زن و بچه بودند ، با چند نفر پیرمرد. آنها روی جل و پلاس خود هر جا که می توانستند سایه ای پیدا کنند خوابیده بودند.

زندگی در اقلیم بیابان ، برای این کوه نشینان بسیار دشوار است. روز بعد من بیک اردوی بزرگ ارمنی که از چادرهای پوست بز تشکیل شده بود رسیدم. ولی بیشتر این مردم بدبخت در بیرون روی شن های سوزان در زیر آفتاب خوابیده بودند. عثمانیها بخاطر تعداد زیاد بیماران ، به آنها يك روز استراحت داده بودند. از لباسشان پیدا بود که روزی مردم مرفهی بوده اند. آنها اهل «گبن» - دهکده ای دیگر در نزدیکی «زیتون» - بودند ، و توسط رئیس مذهبی خود رهبری می شدند. هر روز پنج شش تن از کودکان آنها در راه تلف می شدند. آنها هم اکنون از دفن يك زن جوان ، مادر دختر بچه ای نه ساله ، فارغ شده بودند ، به من التماس می کردند که این دختر بچه را باخودم ببرم.

کسانی که تجربه ای از بیابان ندارند ، نمی توانند مشقات حاصله از چنین سفری را در ذهن خود مجسم سازند ؛ بیابانی پرنشیب و فراز و بدون سایه و سایبان ، راه پیمائی بر فراز سنگلاخ ها زیر تابش آفتاب سوزان ، درحالی که حتی عطش طاقت فرسا را از آب گل آلود فرات که در محاذات جاده به فاصله ای نزدیک جریان دارد نمی توان تسکین داد.

روز بعد ، با اردوی دیگری از این ارمانه اهل «زیتون» برخورد کردم. همان مشقات وصف ناپذیر بود و همان شرح پریشانی و بینوایی می پرسیدند:

(چرا ما را یکباره نمی‌کشند تا از این رنج و مشقت آسوده شویم؟ چرا زجر کشمان می‌کنند؟ روزهاست که آبی برای نوشیدن نداریم و بچه‌هایمان از تشنگی هلاک میشوند. شب عرب‌ها به ما حمله می‌کنند. هرچه داریم می‌برند. رخت و لباسان را که بزحمت همراه آورده‌ایم می‌زدند. دخترانمان را بزور می‌ربایند. زن‌هایمان را مورد تجاوز قرار می‌دهند. هر کداسمان را که توانیم راه برویم ژاندارم‌ها کتک می‌زنند. بعضی از زن‌هایمان خودشان را از روی تخته‌سنگها به فرات می‌اندازند تا ناموسشان را نجات دهند. بعضی‌ها بچه به بغل برودخانه می‌چهند...).

شرح همین فجایع را به اختصار در مقاله‌ای که (قبلاً به آن اشاره شد) پرفسور هاگوپیان بروزنامه «ارمنستان» چاپ ماری داده، که در شماره مورخ اول سپتامبر ۱۹۱۵ آن درج شده است و طی آن می‌خوانیم:

«این مردم بدبخت تبعیدی را (که قسمت اعظمشان از اهالی «زیتون» هستند) بطور کلی در دو محل نگاهداشته‌اند. یک قسمت از آنها را در یک منطقه باتلاقی که قبلاً بعلت مالاریای مهلك غیر مسکون مانده بود، جای داده‌اند. در صورتی که بقیه آنها را به محلی براتب ناسالم‌تر در جهت خلیج فارس (که همان درالزور باشد) رانده‌اند، که از بس طاقت فرساست، التماس کرده‌اند که بهمان باتلاق‌ها باز گردند. باین تقاضای انتقال آنها موافقت نشده است...».

معهداً در آن باتلاق‌ها هم جز مرگ مفری برای نجات وجود نداشت «مالاریا بعلت فقدان کامل خوراک و مأمّن به آنها لطمه فراوان می‌زند. پذیرفتن این ادعا که دولت وانمود می‌کند بخاطر تشکیل یک «کوچ‌نشین» به اعزام آنها باین منطقه مبادرت کرده، واقعاً مسخره است. این چه نوع کوچ‌نشینی زراعتی است که اعضای آن نه خیش در اختیار دارند، نه بذر؟ آنها را دست خالی بانجا فرستاده‌اند. نه جا دارند، نه نان...»^۱

همان شاهد اظهار می‌دارد: «هنگامی که پناهندگان ابتدا به حلب آمدند نفوس مسیحی برای آنها خوراک و پوشاک خریدند. اما «والی» اجازه نداد آنها با پناهندگان تماس بگیرند. او وانمود می‌کرد که آنها همه چیز دارند و از کمک بی‌نیاز هستند. ولی چند روز بعد مردم به‌کمکی که قصد داشتند

مبادرت ورزیدند و نیازمندی‌های آنانرا تأمین کردند. بعبارت دیگر نقشه دولت، توسط مسیحیان محلی بر اثر سماجت و اصراری که بکار می‌بردند بزم خورد. ولی فقط برای مدتی کوتاه...

نفوس ارمنی سیلیس که بایالات حلب، درالذور، و دمشق تبعید شده‌اند، حتماً از گرسنگی خواهند مرد.

دولت طبق اطلاعات حاصله از اینکه قبول این پیشنهاد که بگذارد تعداد ناچیز ارامنه حلب و اورفا در اوطانشان بمانند، امتناع ورزیده است، تا مبادا آنها به برادران بدبختشان که بنواحی جنوبی‌تر رانده می‌شدند کمک کنند. اسقف ارامنه سیلیس که هنوز در حلب است به توزیع کمکی که ما برایش فرستاده‌ایم اشتغال دارد...»

شرح فوق از نامه مورخ ۱۵ شهریور ۱۲۹۴ ش (اوت ۱۹۱۵) است که به یک مقام روحانی ارمنی در یک کشور بیطرف نوشته شده و ما از آن بارها نقل قول کرده‌ایم. این شرح نشان می‌دهد، که اسقف ارامنه سیلیس، که برجسته‌ترین نماینده ملت خود در آن ناحیه بود، هنگامیکه کمک ارامنه محلی قطع شد، شخصاً با آوردن کمک برای تبعیدی‌ها پرداخت. شرح مذکور بانامه‌ای که قبلاً در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۲۹۴ ش (۱۵ ژوئن ۱۹۱۵) از قسطنطنیه نوشته شده و در تاریخ ۲۸ اوت توسط روزنامه ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورک انتشار یافته مطابقت دارد. در نامه اخیرالذکر راجع به مطلب مورد بحث چنین نوشته شده است:

«در میان هزار خانواده‌ای که به سلطانیه تبعید شده‌اند بزحمت ممکن است پنجاه نفر مرد وجود داشته باشد. این سفر را اکثر آنان پای پیاده طی کرده‌اند. بعضی از پیرزنان و کودکان در راه تلف شده‌اند. زنان جوان بچه‌دار به مقصد نرسیده و همانجا در کوه‌های بین راه جامانده‌اند. حتی در این لحظه، در محل تبعیدشان، این مردم تبعید شده روزی ده دوازده نفر قربانی می‌دهند. اینها در اثر ناخوشی و گرسنگی هلاک می‌شوند. در حلب فعلاً روزی ۳۵ لیره (عثمانی) لازم است تا به مردم تبعید شده فقط نان خالی رسانده شود. حالا تصورش را بکنید که وضع آنها در بیابان‌هایی که حتی اعراب بومی آن گرفتار قحط و غلا هستند چه خواهد بود و چه بر سرشان خواهد آمد...؟»

مبلغی پول از قسطنطنیه برای اسقف ارامنه سیلیس که اکنون در حلب شاهد بینوائی و عذاب ملت خویش است فرستاده شده. اینجا لااقل مقامات اجازه توزیع کمک باین بدبخت‌ها را می‌دهند. در سلطانیه تاکنون چنین امکانی دست نداده‌است که کمکی در دسترس آنان قرار گیرد، زیرا دولت علی‌رغم مجاهدات سفارت امریکا از صدور اجازه این کار استنکاف می‌ورزد.

این مجاهدات بشر دوستانه خارجی مصرأ بعمل می‌آید، ولی نتیجه‌ای به‌بار نمی‌آورد. «باهاگ» روزنامه دیگر ارمنی در تاریخ ۹ سپتامبر چنین می‌نویسد: «کمیونی مرکب از پنج نفر عضو از امریکا بقسطنطنیه عزیمت کرده‌اند تا به ارامنه مستاصل کمک کنند. این هیئت خواستار آن است که در داخله کشور سفر کنند و با وضع آوارگان در محل‌های مربوطه از نزدیک آشنا شود، تا بتواند اقدامات مقتضی را بعمل آورد، ولی دولت عثمانی از صدور چنین اجازه‌ای بآنان امتناع ورزیده است.»

بدین ترتیب دولت ترکیه جوان، وقتی که بازماندگان ارامنه را به «کوچ» نشین‌های زراعتی روانه ساخت، جلوی هرگونه کمکی را که ممکن بود در آخرین لحظات قربانیان را از حل کامل «مسئله ارامنه» نجات دهد، کاملاً گرفت.

چنین بود رئوس مطالب ماجرای غم‌انگیزی که بر سر نفوس ارامنه (که فقط هشت ماه قبل در کمال آسایش و رفاه در شهرها و آبادیهای امپراطوری عثمانی بسر می‌بردند) آمد. و ما مطالب خود را مختصراً به بیان جریان «عادی» جنایت و بشرح این «تقشه» همانطور که توسط دولت در قسطنطنیه ترتیب یافته و بطور کلی بدست مرئوسین محلی آنها بمرحله اجرا در آمده است محدود ساخته‌ایم. ما بطلب مبالغه‌آمیزی که درباره این فجایع موجود است اشاره نکرده‌ایم. معهذ این جنایت - در بسیاری از موارد - در اثر ابتکارات خاص حکام شرور و مخصوصاً اعمال ننگین ژاندارمهای وحشی، از آن سرحد «عادی» بمراتب تجاوز کرده و بحد افراط رسیده است. مثلاً قبل از آنکه به قصاصی کردن مردان ارمنی بپردازند، درباره آنها شکنجه‌هایی را که مرسوم قرون وسطی بود، مرتکب شده‌اند بعنوان نمونه شرح زیر را که یک نفر از اتباع خارجی مقیم آناتولی تعریف کرده، و توسط بسیاری از افراد دیگر

- نه باین تفصیل - تأیید شده است ، نقل می کنیم :

«روزی بخانه‌ای فرا خوانده شدم ، و در آنجا شمعی را که از زندان خارج شده بود برای شستو فرستاده بودند ، مشاهده کردم. خود را بوقوف برماجرا علاقمند نشانادم ، و به یاری دو شخص بسیار مورد اعتماد - که خود شاهد قسمتی ازماجرا بودند - از حقیقت آگاه شدم. که شرح آن بقرار زیر است :

«زندانی را در اطاعتی قرار می دهند. دو نفر ژاندارم در دو طرف وی ، و دو ژاندارم دیگر در انتهای اطاق می ایستند. زندانی را چوب فلک می کنند و هر یک از ژاندارم‌ها به نوبت تا رمق در بدن دارند بزندانی تازیانه می زنند. در زمان رومیان حداکثر ۴۰ ضربه تازیانه زده می شد. اما در اینجا ، دویت ، سیصد ، پانصد و حتی هشتصد ضربه می زنند. پاهای زندانی در اثر ضربات پیاپی که بر آن وارد می آید ورم می کند و بعد می ترکد. آنوقت زندانی را نزد سایر زندانیان باز می گردانند. زندانیانی را که پس از وارد آمدن این ضربات از هوش می روند ، با ریختن آب سرد بر سر و روی آنها دوباره بهوش می آورند.

روز بعد ، و یا دقیق تر گفته شود ، همان شب (زیرا در «.....»^۱ نیز مانند «.....»^۲ کلیه فجایع در شب انجام می گیرد) دوباره علی رغم آماس و جراحت پاهای زندانی ، او را به فلک می بندند و باز هم ضربات مفصلی بر او وارد می سازند. من در آن هنگام در «.....»^۳ بودم ، ولی در آن زندان نیز ، تعداد سی نفر زندانی بسر می بردند که پاهای کلیه آنها همین وضع را داشت و بنحو دردناکی سوزش می کرد که اغلب بریدن پا اجتناب ناپذیر بود ، پای بعضی ها را هم قبلاً بریده بودند. مرد جوانی را ظرف پنج دقیقه در اثر ضربات وارده بقتل رساندند. علاوه بر چوب فلک از وسائل دیگری نیز از قبیل گذاشتن آهن داغ روی قفسه سینه برای شکنجه افراد استفاده میشد...»^۴

ولی شاید شنیع ترین برنامه رسمی را حاکم طرابوزان مرتکب شده باشد. «عده‌ای را در مواقع مختلف سوار قایق‌ها می کردند و بسوی «.....» می فرستادند

۱ و ۲ و ۳ - آرنولد توین بی، جای اسامی شهرها و اشخاص را با خالی گذاشتن آنها معرفی نمی کند.
 ۴ - گزارش کمیته امریکائی - شاهد دیگری که در همین گزارش به نقل مطالبش مبادرت شده اعلام میدارد که: «چوب فلک کرا را بکار می رفت و بهمین ترتیب داغ درفش در بعضی موارد چشم‌های قربانیان را از حدقه بیرون می کشیدند.» - از همان گزارش.

احتمال کلی این است که اشخاص مذکور را در رودخانه غرق می کرده‌اند. طی روزهای اول مردانی را که گمان می‌رود اعضای کمیته ارامنه بوده باشند، در يك قایق بزرگ یا دوبه سوار کردند و بسوی «....» روانه ساختند. دوروز بعد يك نفر تبعه روس «یکی از همان مردانی که در دوبه سوار کرده بودند» در حالیکه سرو صورتش بسختی مجروح بود و از فرط جراحات وارده شناخته نمی‌شد در «....» به خشکی بازگشت.

www.golshan.com

مرد بدبخت که مشرف بموت بود تنها کلمه‌ای را که توانست از گلویش خارج سازد این بود: «بوم . بوم!» او از طرف مقامات مربوطه توقیف و به بیمارستان شهرداری اعزام شد، و روز بعد در آنجا درگذشت. یکی از اتباع عثمانی می‌گفت که با این قایق در نزدیکی «....» با قایق دیگری که ژاندارم‌ها در آن بودند و پس از مبادرت بقتل کلیه مردان و افکندن آنها به آب از ماموریت خود باز می‌گشتند، برخورد کردیم. آنها فکر می‌کردند که همه آن مردان را کشته باشند، ولی این روس قوی هیکل و سخت‌جان که فقط مجروح شده بود، بدون آنکه ژاندارم‌ها متوجه او شده باشند، به ساحل شنا کرده بود. تعدادی از این قایق‌ها در حالی که مردانی را در آنها انباشته بودند، از «....» عزیمت می‌کرد و معمولاً^۱ پس از چند ساعت خالی باز می‌گشت.»^۱

این شرح از استشهادی که در گزارش کمیته امریکائی مندرج است نقل شده و صحت مطالب آنرا منابع بیشتر دیگری تأیید کرده‌اند. مطالب مذکور در سراسر امپراطوری عثمانی دهان بدهان می‌گردد و شواهد آن مسلماً مجاب کننده است. همان شاهد بشرح مطالب خود چنین ادامه می‌دهد: «تعدادی جسد زن و بچه را اخیراً آب به ساحل شنی زیر دیوارهای صومعه ایتالیائی‌ها آورده بود، و توسط زنان یونانی در همان محلی که دیده شد دفن شده است.»^۲

کلیه این فجایع^۳ اعم از جنایات مسلم و برنامه - معاذیر ناموجه ریزی شده و یا پیرایه‌های محلی آن، (ابتکارات دژخیمان محلی) هر دو بدون هیچگونه انگیزه ودلیلی بر ارامنه نازل شد. دولت جبار وستمگر عثمانی محتملاً^۴ پاسخ می‌دهند:

«ما در حال جنگ بودیم . برای بقای خودمان می‌جنگیدیم . ارامنه به پیروزی دشمنان ما دل بسته بودند . و توطئه می‌کردند تا آن پیروزی را میسر سازند. آنها در منطقه‌ای جنگی در کمال آزادی دست به خیانت می‌زدند، و ما ناچار بودیم علیه آنها با انضباط نظامی رفتار کنیم.» ولی چنین معاذیری کاملاً با حقایق مغایرت دارد. این ارامنه در مناطق جنگی سکونت نداشتند. هیچک از شهرها و آبادیهائی که آنها بطرزی دقیق و طبق برنامه از آنجا به سوی مرگ تبعید می‌شدند بهیچوجه به مقرر خصومت‌ها و زدو خورد‌ها نزدیک نبود. آنها همگی در داخله آناتولی بودند که از جبهه قفقاز و از بغاز داردانل بیک نسبت دور بود. امکان تشریک ماعی آنان با ارتشهای متفقین بهیچوجه وجود نداشت ، و بهمین ترتیب این امکان نیز که خود آنها علم طغیان برافرازند ، ابداً میسر نبود. زیرا دارای جامعه متشکلی نبودند ، بلکه در کشوری پهناور بصورت گروههائی کوچک پراکنده بسر می‌بردند و در همه جا در مقایسه با همسایگان عشانی خود کاملاً در اقلیت محض بودند. قدرت کشوری و لشکری بطور در بست در یداختیار عشانی‌ها بود ، و هیچگونه احتمال توسل به زور از جانب ارامنه ابداً مطرح نبود باید تکرار شود که این مردم شهرنشین ارمنی اساساً مردمی صلحجو ، صنعت‌پیشه ، و فعال بودند ، که اصولاً با اسلحه سرو کاری نداشتند و مانند شهرنشینان اروپای غربی با فکر خشونت و اعمال زور بیگانه بودند. دولت عشانی امکان ندارد که بتواند جنایات خود را بعنوان «اقدامات بازدارنده» تغییر ماهیت دهد. زیرا ارامنه آنقدر از چنین عوالمی دور بودند و آنقدر از طرح جنایتی که دولت برایشان در نظر گرفته بود ، بی‌خبر بودند که حتی پس از آنکه دولت در حقیقت جواز مرگشان را - با اعلام تبعید آنها - صادر کرد ، عملاً هیچگونه مقاومتی از خود نشان ندادند. در واقع فقط دو مورد پیش آمد کرد که ارامنه عملاً با نقشه تبعید مخالفت کردند : یکی مخالفت موفقیت‌آمیز انطاکیه بود که در آن ده‌هائین ارمنی به تپه‌ها رفتند و مدت هفت هفته پشت به دریا جنگیدند ، تا آنکه تقریباً بطرزی معجزه‌آسا توسط ناوگان فرانسه نجات یافتند. مورد دیگر ، عملیات قهرمانانه و در عین حال نومیدانه «شابین قره حصار» - شهری واقع در اراضی پشت ساحل طرابوزان- بود که در آنجا چهار هزار نفر ارمنی با شنیدن خبر تبعید خود اسلحه بدست

گرفتند و از اواسط ماه مه تا آغاز ژوئیه با سربازان عثمانی به زد و خورد پرداختند. در برابر این مقاومت، عثمانی‌ها به اعزام افراد و مهمات پرداختند و شهر را با آتش توپخانه متصرف شدند. در نامه‌ای که بمقام روحانی ارامنه نوشته شده و قبلاً نیز بآن اشاره کردیم، دربارهٔ این واقعه چنین گزارش شده است: «قره حصار بمباران شد، و کلیهٔ نفوس آن اعم از ساکنان شهر و روستانشینان نواحی اطراف، بدون استثناء - حتی خود اسقف - در کمال قساوت قتل‌عام شدند.» این واقعه کاملاً نشان می‌دهد که عثمانی‌ها از ارامنه کمترین واهمه‌ای نداشته‌اند و معاذیرشان اساساً ناموجه بوده است، باز نشان می‌دهد که چگونه بمحض اینکه فرصتی دست می‌داد، در کمال اشتیاق و با سریع‌ترین وسیله به قلع و قمع آنان مبادرت می‌ورزیدند.

دولتی که رفتارش نسبت به ارامنهٔ نومید و مستاصل شهرها، که کاملاً مطیع و آرام بودند و در حسن ظن آنها هیچگونه تردیدی نبود، بر این منوال بود که با شرح آشنا شدید، معلوم است که با ده‌قینی که باندازهٔ همگان شهرنشین خود رام و نرم نبودند، چه رفتاری خواهد داشت. در این مورد دولت دیگر لازم ندید، که بکتمان نیات پلید خود پردازد و جنایات را در پس پرده تبعید بمرحله عمل درآورد. بلکه دهقانان را بدون آنکه منتظر احضار آنان برای تبعید شود، علناً و در کمال بی‌پروائی مورد حمله قرار داد و کلیهٔ آنانرا بدون استثناء از دم تیغ هلاک گذرانید. چنین بود رفتاری که «زیتون»، ارمنی‌نشین که مدت هشتاد سال در میان کوهستانهای مشرف بردشت سیلیس، ساکنان آن در کمال رفاه و استقلال در آنجا زندگی کرده بودند.

اهالی زیتون از این حیث که اغلب مسلح بودند، بر سایر ارمنیان برتری داشتند و بنظر می‌رسد که از قبل خود را برای مواجهه با تلاش مرگ - مرگی که برایشان مقدر شده بود - آماده کرده باشند. ولی گفته می‌شود که آنها را نیز با این وعده که «اگر تسلیم شوید، برادران بلاد دفاع شما که در آبادیهای دشتهای واقع در پیرامون کوهستان آنان بسر می‌برند، بخاطر تسلیم آنان از نابودی معاف خواهند کرد» همگی را خلع سلاح کردند. اما مسلم است بمحض

آنکه عثمانی‌ها به هدف خود که خلع سلاح این ارامنهٔ سلحشور کوه‌نشین بود موفق شدند، قول خود را زیرپا نهادند و قهرمانانی را که در کمال جوانمردی تسلیم شده بودند، ناجوانمردانه تا آخرین نفر قتل‌عام کردند.

«پرده‌ای خونین بر فراز زیتون گسترده شد. ذخایر جنگی این کوه‌نشینان شجاع، در این سال جنایت‌بار و خاطره‌انگیز تسلیم شد. آنها بعنوان پیروان وفادار و بازماندگان سلسله «روپنیان»، تا آن زمان زادگاه خود را مصون نگاه داشته و در کمال موفقیت در برابر دستبرد عثمانی‌ها بموطن خویش ایستادگی کرده بودند. سرانجام در اثر مواجهه بانبروهای سنگین عثمانی مغلوب شدند و اکنون استحکامات زیتون بدست دشمن افتاده است.

بنظر می‌رسد، پس از آنکه نقشه‌ای که عثمانی‌ها در زمستان گذشته برای لشکرکشی علیه کانال سوئز طرح کرده بودند، به شکست انجامید، جمال‌پاشا فرمانده ارتش سوریه، قوای عظیمی از ارتش تحت فرماندهی خود را به زیتون هدایت کرده باشد. مردم زیتون سرعت در دژهای خود سنگر گرفتند و علیه دشمنی که تعداد افرادش بی‌نهایت از آنها بیشتر بود و به توپخانه‌سنگین مجهز بودند، مدتی نزدیک به سه ماه با این امید که بموقع قوای کمکی برای آنها برسد جنگیدند. ولی هیچ‌گونه کمکی برایشان نرسید و آنها تا آخرین فشنگی که در دست داشتند جنگیدند. در اواخر ماه مه (اواسط بهار) بود که عثمانی‌ها زیتون را بتصرف درآوردند، و کلیه ساکنان آنرا بدون استثناء قتل‌عام کردند. گفته میشود که چندصد پیرزن بانکارا و تعداد دیگری بدشتهای بین‌النهرین تبعید شدند، که طبق گزارشهای واسله دستخوش شکنجه‌های بسیار گردیدند» شکنجه‌هایی که قبلاً با شهادت و توصیفی که دوشیزه «روهنر» از آن یاد کرده است، برچگونگی آن آگاهی یافته‌ایم. و اگر نویسنده‌ای - که هم‌اکنون مطالبش دربارهٔ «زیتون» از نظر شما گذشت - از شرح هولناکی که دوشیزه «روهنر» دربارهٔ «درزور» نوشته است اطلاع می‌داشت، بشدت و خشونت کار براتب بیشتر و بهتر پی می‌برد.

این ماجرا، همانطور که در شماره ماه ژوئیهٔ نشریهٔ «آارات» چاپ لندن مندرج است، پایان کار زیتون بود. زیتون بدین ترتیب نابود شد، ولی کمی دورتر از آن، و در جهت شرقی منطقه مورد بحث، جامعهٔ روستائی دیگری

بنام «ساسون» در مقابل قاتلان به استقامت پرداخت و آنان را به تنگ آورد. ساسون از چهل آبادی ارمنی تشکیل شده و در تپه‌هایی که ناحیه‌ی علیای دجله را از مصب مرادسو جدا می‌سازد، واقع شده است، «ساسون» قرن‌ها با حالتی نیمه‌مستقل موجودیت خود را تقریباً بدون آنکه نیازی بخارج داشته باشد، حفظ کرده و از این لحاظ موجبات حسد دولت عثمانی و غبطه همسایگان کرد خود را - که به اندازه‌ی آنان مرفه نبودند - برانگیخته بود. در «ساسون» قبلاً عبدالحمید سلطان عثمانی در سال ۱۲۷۴ ش (۱۸۹۵) مقدمتاً به قتل‌عام اهالی دست زده بود و در ماه خرداد ۱۲۹۴ (مه ۱۹۱۵) نیز ترک‌جوان در صدد برآمد تا آنجا را نیز مانند زیتون بکلی از میان بردارد.

در تاریخ ۱۵ سپتامبر، روزنامه‌ی ارمنی «افق» - چاپ تفلیس - بدرج شرح زیر که از پاسگاه مرکزی «اکدیر» واقع در سرحد روس و عثمانی برای روزنامه ارسال شده بود پرداخت :

«... مرد جوانی که موفق شد در تاریخ دوم ماه اوت از آبادیهای ساسون بگریزد، اطلاعات ذیل را درباره‌ی آن منطقه گزارش میدهد: «ساسون هم‌مورد بازدید قاتلین قرار گرفت. آبادیهای دشت عموماً به تاراج رفته و ویران شده است. روبن (یکی از سران نیروی مقاومت ارمنیان) هنوز با یاران شیردل خود، که گروهی کوچک ولی دارای روحیه‌ای قوی و شکست‌ناپذیرند، در کمال رشادت با دشمن خونخوار مبارزه می‌کند و در برابر آنان استقامت می‌ورزد. ولی وی آخرین روزهای تلاش خود را طی می‌کند. برای نجات او و یارانش باید بدون درنگ مقادیر نامحدودی اسلحه و مهمات در اختیار آنان قرار گیرد...»

ساسونیا افراد با استعدادی هستند. آنان حتی یاد گرفته‌اند که از مواد طبیعی و معدنی بساختن مهمات پیردازند. ولی متأسفانه زیر آتش سنگین سربازان عثمانی قرار گرفته‌اند، همه کردها نیز علیه آنها مبارزه می‌کنند. ممکن است هر لحظه خبر سقوط ساسون برسد و بدین ترتیب پانزده هزار نفر ارمنی دیگر، بطرزی فجیع نابود شوند زیرا عثمانی‌ها ارامنه‌ی انگشت‌شماری را که در وضعی قرار دارند، که می‌توانند از خود دفاع کنند، تا آخرین نفر ریشه‌کن خواهند ساخت. معذرتاً تنها گناه زیتون و ساسون، همانا زندگی مرفه غبطه‌آمیز مردم

آن سامان بود. گناهی نابخشودنی که ارتباطی به جنگ نداشت، زیرا در مورد این مردم نیز مانند سایرین بهانه «منطقه جنگ» عذری کاملاً ناموجه است و بهیچوجه واقعیت ندارد. فقط در يك مورد می‌بینیم که ممکن است نشانه‌ای از این توجیه بچشم بخورد و آن آرامنه مقیم خود قسطنطنیه و یا حول و حوش نزدیک بآن هستند. این آرامنه شاید با انضباط‌ترین و ساعی‌ترین افراد امپراطوری عثمانی باشند مگر این‌چنین چون در وضعی قرار داشتند که امکان تبانی آنها با قوای متفقین در داردانل وجود داشت، لذا، لختی به بررسی رویه آنها خواهیم پرداخت، تا معلوم شود که آیا ملاحظات نظامی لاقل در اینجا انگیزه واقعی تبعید آنان بوده است یا خیر؟.. مدارك فراوانی از این حقایق در اختیار ما قرار دارد:

در «آدریانوپل»، بدستور دولت، کلیه کارمندان ارمنی مؤسسات دولتی و ملی و مالی از کار خود منفصل شده‌اند. سربازان عثمانی که از سایر مناطق باینجا آورده شده‌اند، مرتکب فجایع بیسابقه‌ای می‌شوند. آرامنه مرتباً در معرض آزار قرار می‌گیرند قریب پنجاه تن از آرامنه شهر زندانی شده و یا تبعید گشته‌اند. مسافرت آرامنه بخارج از کشور و یا حتی ایالات داخلی ممنوع شده است.

آرامنه «کشان» تبعید شده‌اند. قایقرانان ارمنی «سیلیسوری» باتهام رساندن اجناس و آذوقه بیزردریائی‌های انگلیسی زندانی شده‌اند. کلیسا و صومعه آرامنه در «دیموتیکا» را دولت ضبط کرده است. به آرامنه این منطقه دو هفته مهلت داده شده تا بجای دیگری کوچ کنند. برای تبعید آرامنه «مالگارا» نیز همین دو هفته مهلت داده شده است. منازل آنها توسط عثمانی‌هایی که از صربستان مهاجرت کرده‌اند، اشغال خواهد شد. آرامنه «چرلو» نیز تبعید شده‌اند.

شرح فوق از نامه‌ای که از قسطنطنیه نوشته شده و در شماره مورخ ۲۸ اوت روزنامه ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورک انتشار یافته، نقل شده است، و ما می‌توانیم دنباله ماجرا را در «نامه‌ای بیک مقام روحانی»^۱ که قبلاً از آن

۱ - این نامه دارای تاریخ ۱۵ اوت است و بنابراین نسبت بنامه قبلی که در ۲۸ اوت در نیویورک انتشار یافته، با توجه بهمدتی که برای رسیدن نامه از قسطنطنیه بامریکا لازم است تازه‌تر بوده و بعبارت دیگر مدتی بعد از نامه مذکور نوشته شده است.

«این نقشه هم اکنون در حول و حوش قسطنطنیه بمعرض اجرا در آمده است. دستجات ارامنه منطقه «ایسید» و ایالت «بورسا» در حالیکه قلبها و مایملکشان را پشت سر گذاشته اند، اجباراً به بین النهرین رانده می شوند. سکنه آداپازار، ایسید، گگوه، آرماچا، و حول و حوش آن - (در واقع سکنه کلیه آبادی های منطقه ایسید، به استثنای «باغچه جیک» که در آن نقل و اتصالات چند روز به تعویق افتاد) همه را بهمین ترتیب منتقل کرده اند...

اکنون نوبت قسطنطنیه است. مردم که بطرز عجیبی وحشت زده شده اند، لحظه به لحظه منتظر اجرای حکم تبعید خود و رهسپار شدن بسوی سرنوشتی مرگبار هستند. توقیف های بیشماری انجام می گیرد، و کسانی که توقیف می شوند، آنانرا بلادرننگ از پایتخت می رانند. مسلم است که اکثر آنان زنده نخواهند ماند. تاکنون فقط کسبه جزء ودکاندارانی که متولد ولایات بوده اند، ولی مقیم قسطنطنیه هستند، از جمله (شش اسم بعنوان نمونه ذکر شده است) از پایتخت اخراج شده اند.

کوشهائی بعمل می آید، تا لاقل جان نفوس ارمنی قسطنطنیه از این قلع و قمع هولناک ملت ارمنی نجات یابد تا بدین ترتیب ما بتوانیم لاقل برای مسئله ارامنه عثمانی در آینده نقطه اتکائی و دلیل قانع کننده ای در دست داشته باشیم...» ولی در اینجا نیز همه کوشهائی که بعمل آمد بی نتیجه بود. حمله مقدماتی بر ارامنه پایتخت از ۱۵ ژوئن آغاز شد، و بیست و شش تن از برجسته ترین نمایندگان آنان پسر از قرائت حکم دادگاه نظامی^۱ در انظار عمومی بدار آویخته شدند. هرچند این امر انجام گرفت مع هذا این قربانیا برای مصون ماندن سایر همگنان از خطر مرگ کافی نبود. با همه اینها، دولت زمان اجرای نقشه های شیطانی خود را پنهان می داشت، و همه با ترس و اضطراب منتظر آن بودند، تا هر لحظه دچار سرنوشتی مشابه شوند. تا آنکه روزنامه «گوجناگ» در شماره ۴ سپتامبر خود چنین گزارش داد :

«در کلیه محلات قسطنطنیه، به تهیه صورتی از اسامی ارامنه پرداخته اند. فهرستهای جداگانه ای ترتیب داده اند، و نام کسانی را که از ارمنستان بقسطنطنیه

۱ - اسامی بیست تن از آنان در شماره ماه ژوئیه روزنامه «آارات» انتشار یافت.

مهاجرت کرده‌اند در يك لیست و نام آنهایی را که در خود پایتخت متولد شده‌اند در لیست دیگری ثبت می‌کنند. گمان می‌رود درصدد هستند، آنهایی را که از ارمنستان به پایتخت آمده‌اند، از آنجا تبعید کنند...»

پس از این واقعه، سرعت حوادثی بوقوع پیوست. در پنجم ماه سپتامبر روزنامه «افق» - چاپ قلیس - تلگرافی را که از بخارست دریافت داشته بود، بشرح ذیل منتشر ساخت:

«عثمانیها کار قلع و قمع را ادامه می‌دهند. از قسطنطنیه مردان ارمنی را تبعید کرده‌اند. ده هزار نفر مرد ارمنی هم اکنون در جبال ایسید قتل‌عام شده‌اند...».

نقشه دولت یکبار دیگر مرحله اجرا درآمد! پس از خواندن این خبر تعجب نخواهیم کرد، اگر از سایر منابع نیز واقف شویم، که زنان و مردان ارمنی «قسطنطنیه» و «تراس» برای آباد ساختن «کوچ‌نشین زراعتی!» وارد بیابان آناتولی شده‌اند.

بدین ترتیب ارمنه‌های سایر ولایات نیز بمان سرنوشت فجیع برادران آناتولی خود دچار شدند: «ارمنه‌های قایقران سیلیسوری مسکن بود، به زیردانیهای انگلیسی سیوروسات رسانده باشند!» این امر بهانه‌ای بیش نبود. ولی انگیزه اصلی محسوب نمی‌شد. اعلامیه دولت مبنی بر اینکه «منازل آنها توسط پناهندگان ترکی که از صربستان کوچ کرده‌اند، اشغال خواهد شد» از راز این انگیزه پرده برمی‌دارد. و لازم است خودستایی طلعت‌بیگ را نیز بار دیگر در اینجا خاطر نشان سازیم، که در کمال مباهات گفت «پس از این دیگر تا پنجاه سال مسئله ارمنی وجود نخواهد داشت...»

انگیزه قلع و قمع ارمنه فقط پاک‌ساختن سرزمین عثمانی، از وجود آنان بود و بس. «زیرا موطن ارمنه دیگر آنها را باز نخواهد شناخت و عثمانیها وارث مسکن و موجودیت آنها خواهند شد.» هنگامیکه مدارک خود را در پرتو این انگیزه مرور می‌کنیم مشاهده خواهیم کرد، که نشانه‌های چنین سیاستی با نظم و ترتیبی شیطانی نمودار می‌شود.

«چهار منطقه از ارمنه تخلیه می‌گردد. مهاجران بوسنیاک جای ارمنه‌های را که بدین ترتیب تبعید شده‌اند اشغال می‌کنند. عثمانیها از باده غرور کاملاً»

«بیش از بیست هزار ارمنی که از يك ایالت مجبور به مهاجرت شده‌اند، در بیابانها میان ایلات و عشایر بدوی افکنده شده‌اند و منازل و باغات و اراضی مزروعی و املاک آنان به ترکان مهاجر واگذار شده است. این مردم بدبخت و مستأصل که از هستی ساقط شده، و کلیه اموالشان را از دستشان بیرون آورده‌اند حتی از گور نیز برای دفن مردگان خود محروم هستند.»^۱

«بعضی آنکه ارامنه تبعیدی از خانه‌هایشان رانده شدند، مهاجران «تراس» به غصب خانه و زندگی آنان پرداختند. آنها که اجازه نداشتند چیزی از مایملک خود را همراه ببرند، بچشم خود شاهد بودند که چگونه اموالشان بدست اغیار می‌افتد. اکنون باید قریب بیست تا بیست و پنج هزار نفر از عثمانیان باین شهر آمده باشند و نام‌شهر نیز بنظر می‌رسد که به يك نام عثمانی تبدیل یافته باشد...»

سه شهادت فوق از «گزارش کمیته امریکائی» نقل شده و اکنون خلاصه‌ای از نامه‌ای را که در آن نوشته شده و تاریخ آن هشتم ماه ژوئیه است، و حوادث مورد بحث را بطرزی بسیار مشروح‌تر نقل می‌کند، ذیلا منعکس می‌کنیم:

«دو نفر مبلغ مذهبی دارای ملیت بیطرف، که با آنان شخصاً آشنائی دارم دیروز از آن عبور می‌کردند. آنها با اظهار اینکه وضع ارامنه در «سیلیس» وخیم است، مرا از وضع آنان مطلع ساختند. شهر «دورتیول» پس از آنکه از نفوس ارامنه خود تخلیه شد، توسط خانواده‌های ترك اشغال گردیده است. کلیه ساکنان ارمنی از خانه‌هایشان اخراج و به بیرون اعزام شده‌اند و طبعاً از گرسنگی رنج می‌کشند. وضع طوری است که نمی‌تواند مورد وصف قرار گیرد. نه نفر تاجر برجسته قبل از تخلیه شهر به‌دار آویخته شدند...»

«زیتون نیز بهمین سرنوشت دچار شده است. حتی یکنفر ارمنی هم در زیتون باقی نمانده و کلیه خانه‌ها را عثمانیها اشغال کرده‌اند. دوستان من نتوانسته بودند بفهمند که برسر زیتونی‌ها چه آمده است^۲ ولی حقیقت این است که توسط

۱ - نقل از يك گزارش رسمی - مورخ هیجدهم ژوئن ۱۹۱۵
۲ - پس از قرائت شهادت‌دوشیزه «روهنر» می‌توانیم بهتر بفهمیم که برسر آنها چه آمده است.